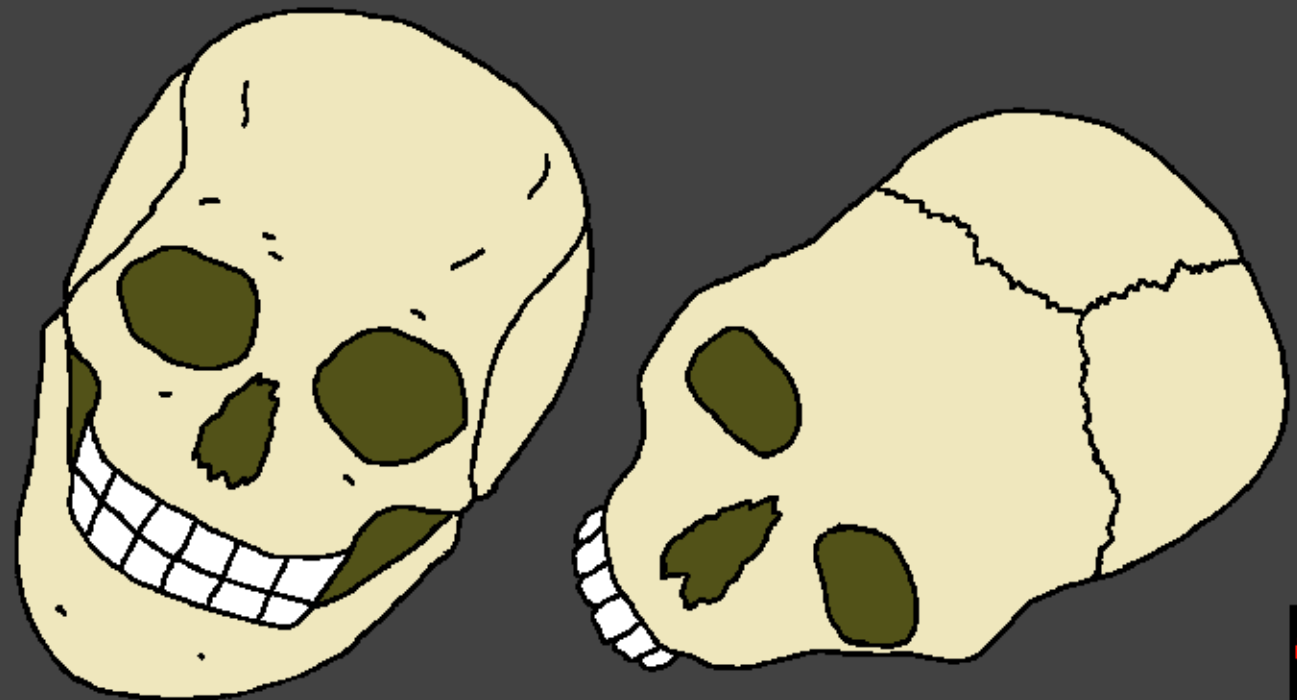


کتاب مقدس برای کودکان
تقدیم می کند

حزقیال: مرد رویا



نویسنده: Edward Hughes

طراحی تصاویر: Lazarus

Alastair Paterson

بازگویی از: Ruth Klassen

ترجمه شده توسط: شیدا

ناشر: Bible for Children

www.M1914.org

©2022 Bible for Children, Inc.

حق چاپ: شما اجازه دارید که این داستان‌ها را کپی و یا چاپ
نمایید به شرط آن که رایگان توزیع شود.



مدتها پیش، ارتشهای قدرتمندی به یهودیه حمله کردند و بسیاری از قوم خدا را به عنوان اسیر به بابل بردند. دور از خانه، این یهودیان در کنار رودخانه کبار زندگی می‌کردند. در میان آنها بنده خدا، حزقیال

نبی بود.



روزی خداوند به حزقیال رویایی داد.
جلال خدا به صورت نوری درخشان، به شکل
چهار موجود زنده آتشین ظاهر شد. هر کدام
چهار چهره و چهار بال داشتند. بالای سر آنها یک
تخت یاقوت کبود زیبا قرار داشت، پر از نور مانند
رنگین کمانهای فروزان. وقتی حزقیال آن را دید،
به صورت روی زمین

افتاد و سجده
کرد.



خدا به حزقیال چنین گفت: "من تو را به نزد

بنی اسرائیل می فرستم. سخنان مرا به آنها

بگو زیرا آنها نافرمانی می کنند. دستی

ظاهر شد و طوماری را پیش آورد.

خداوند فرمود: "این طومار را

بخور و برو با اسرائیل صحبت

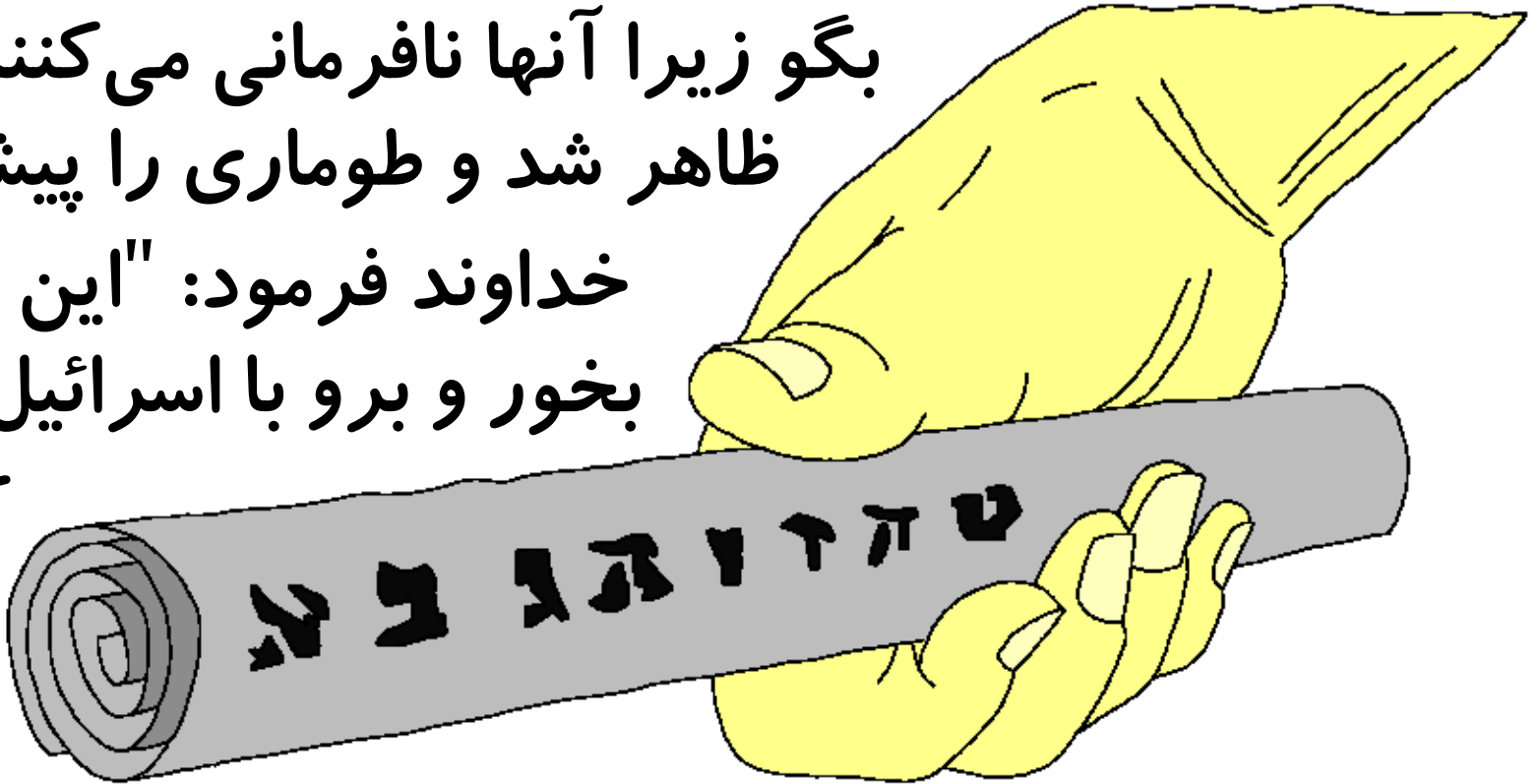
کن. "چه

فرمان

عجیبی!

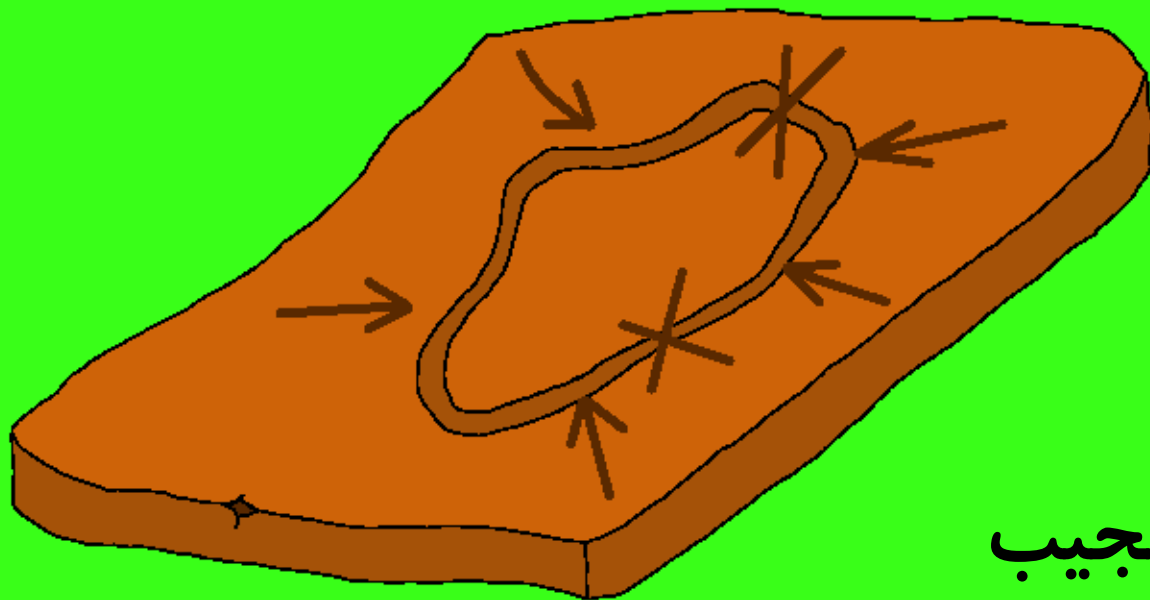
اما حزقیال اطاعت کرد.

طومار را خورد و رفت.



روح خدا حزقیال را بلند کرد و
او را به نزد یهودیان اسیر ساکن
در نقطه دیگری در
کنار رودخانه کبار برد.
هفت روز در جایی که
آنها نشسته بودند نشست.
از آنچه دیده بود حیرت
زده شد. خداوند حزقیال
را به عنوان دیدبان قرار
داد. او باید به مردم
ستمکار هشدار دهد
که از خدا سرپیچی نکنند.





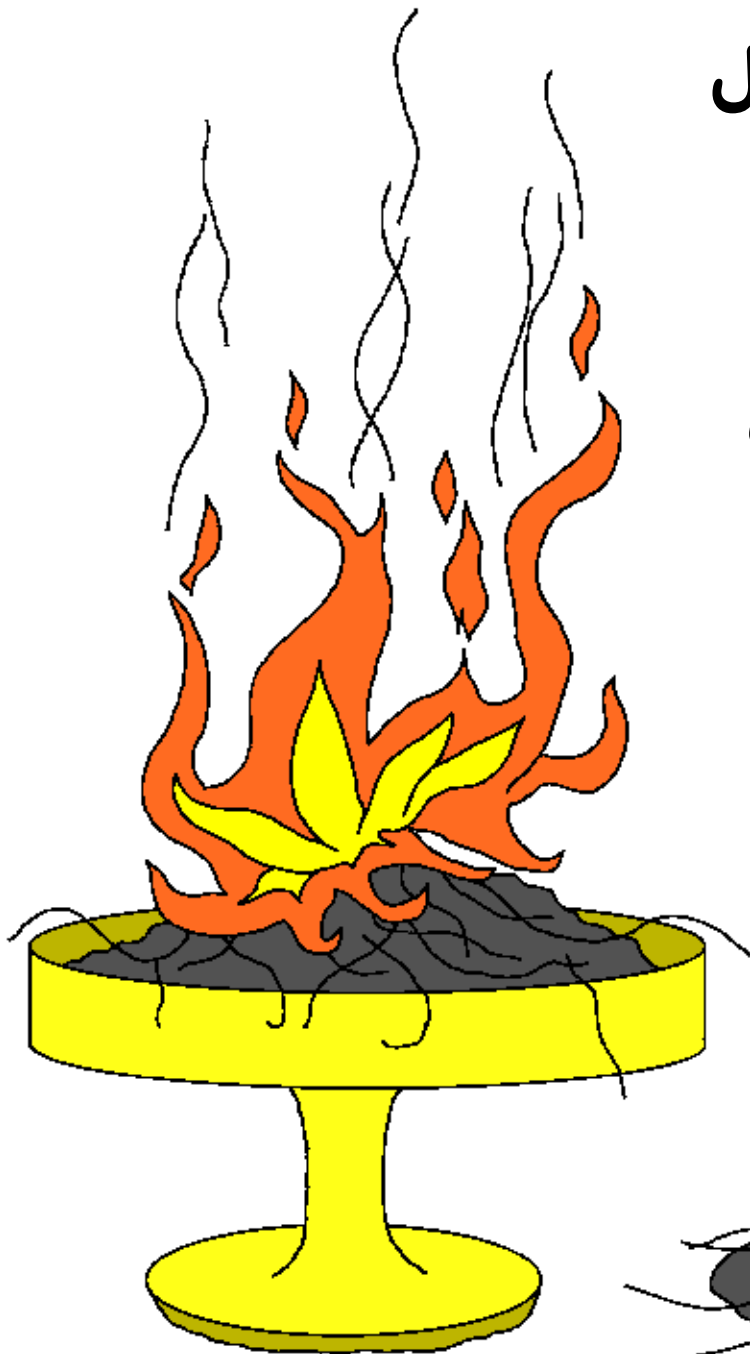
حزقیال کارهای عجیب
و غریب زیادی انجام داد تا کلام
خدا را برای مردم روشن کند. او تصویری از اورشلیم را بر
روی یک تکه کاشی سفالی خراشید. شاید مردم در حالی
که او چهره یک ارتش قدرتمند در اطراف اورشلیم را
می کشید، از بالای شانهِ او نگاه می کردند. او نشان می داد
که شهر مقدس خدا به زودی نابود خواهد شد.



پادشاهی شمالی اسرائیل، 390 سال و یهودا، پادشاهی جنوب، 40 سال خدا را نافرمانی کردند. به همین دلیل اسرائیل نابود شد و یهودا به زودی شکست می خورد. خداوند به حزقیال گفت که 390 روز بر پهلو چپ و 40 روز بر سمت راست خود دراز بکشد تا تعداد سالهای گناه مردم را به آنها



شاید مردم فکر می‌کردند که حزقیال
مرد بسیار عجیبی است. او هرچه را
که خدا به او گفت، انجام داد. یک
روز، او موهای خود را تراشید و یک
سوم آن را سوزاند به نشانه اینکه
وقتی ارتش بابل به شهر حمله کند،
یک سوم مردم اورشلیم در اثر
بیماری و قحطی می‌میرند.



حزقیال یک سوم دیگر از موهای خود را گرفت و با شمشیر خرد کرد. این برای نشان دادن این بود که یک سوم مردم با شمشیرهای دشمن خواهند مرد. یک سوم آخر را، حزقیال در باد پراکنده کرد. اما او چند مو به لبه لباس خود دوخت به این نشانه که خداوند برخی از مردم خود را ایمن

نگه می‌دارد و



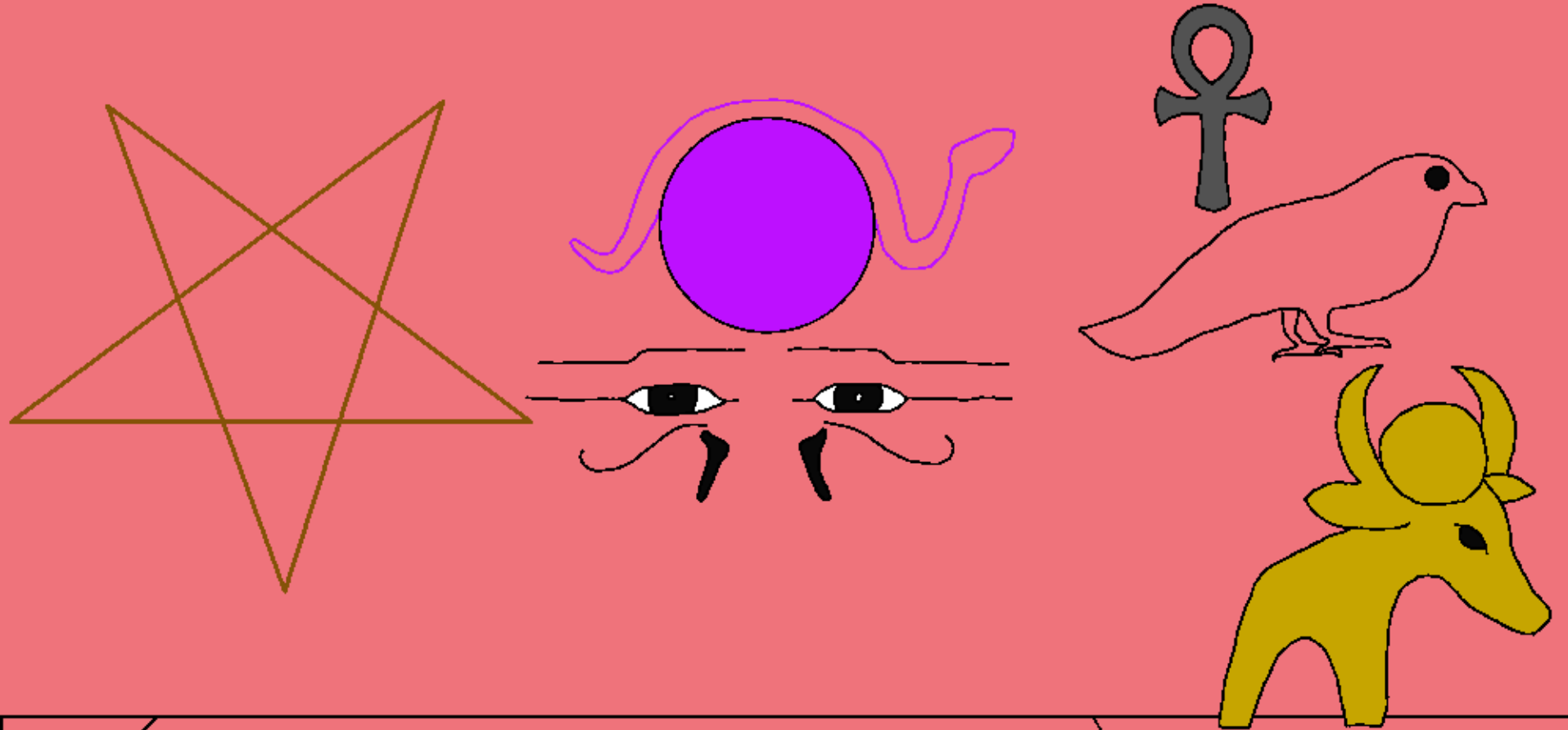
آنها را به
سرزمین موعود
باز می‌گرداند.



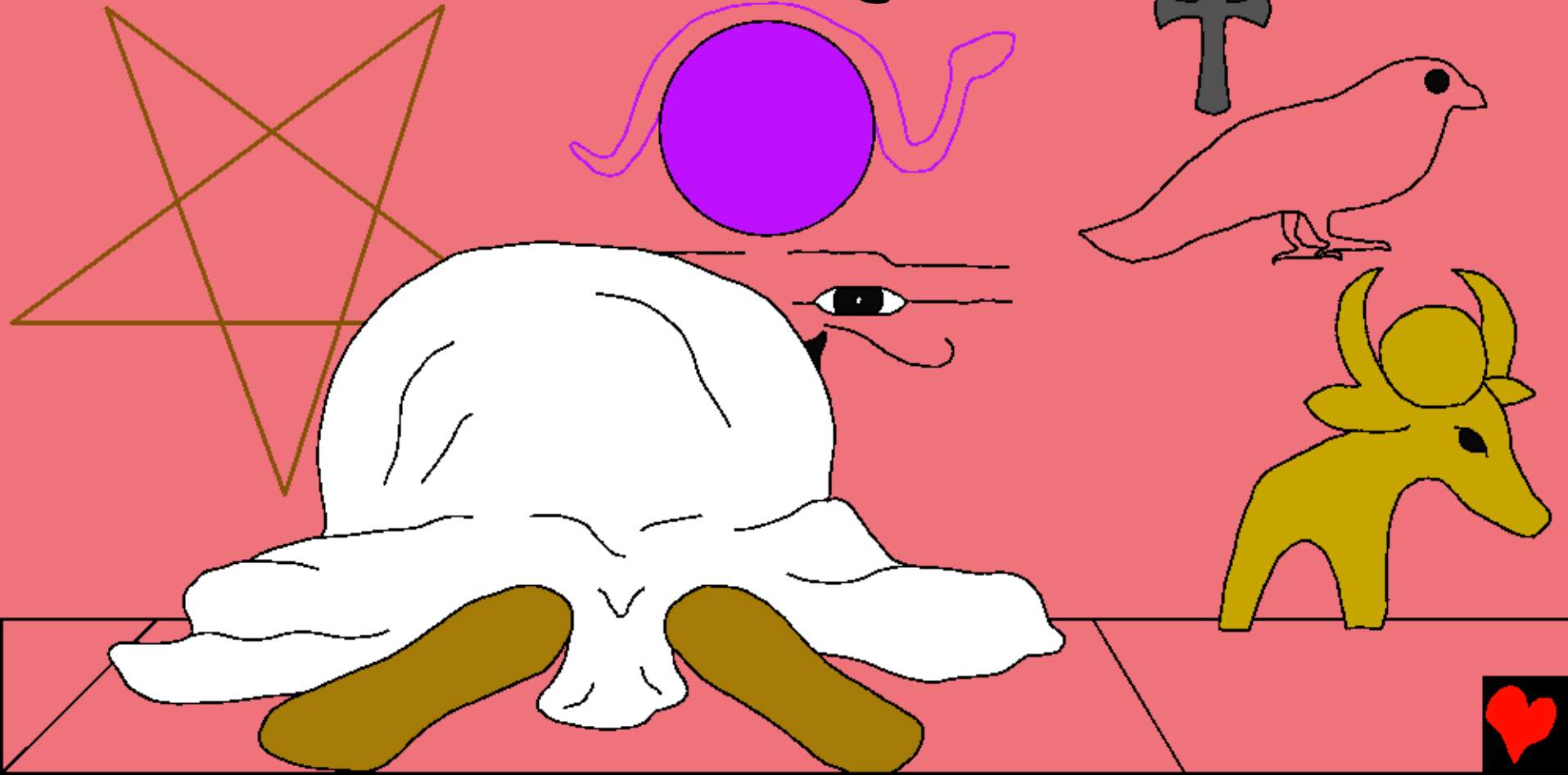
این نبی شجاع به یهودیان اسیر گفت که
اوضاع بدتر خواهد شد و نه آنطور که
امیدوارند. مردم از حزقیال عصبانی
شدند، اما او همچنان به گفتن
کلام خدا ادامه داد. یک روز،
وقتی او نزد بزرگان اسرائیل
نشسته بود، خداوند به
حزقیال رویایی داد. در
رویا، خداوند او را با
موهایش بلند
کرد و به
معبد اورشلیم برد.

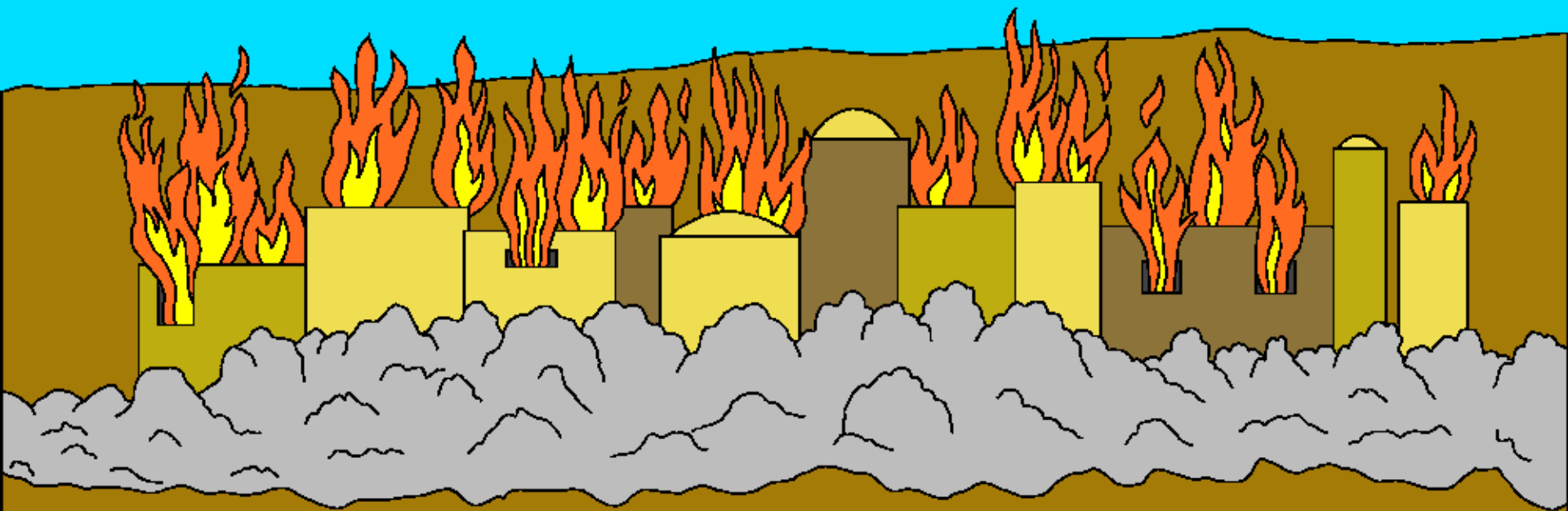


در معبد، خداوند موجودات خزنده، جانوران ناپاک و بتها
را به حزقیال نشان داد. اینها هرگز نباید در معبد خدا
بودند.



رهبران، اینها را به جای خدا می پرستیدند. خداوند همچنین به حزقیال نشان داد که جلال او معبد را ترک می کند و معبد ویران می شود. وقتی رویا تمام شد، حزقیال این موضوع را به یهودیان گفت.





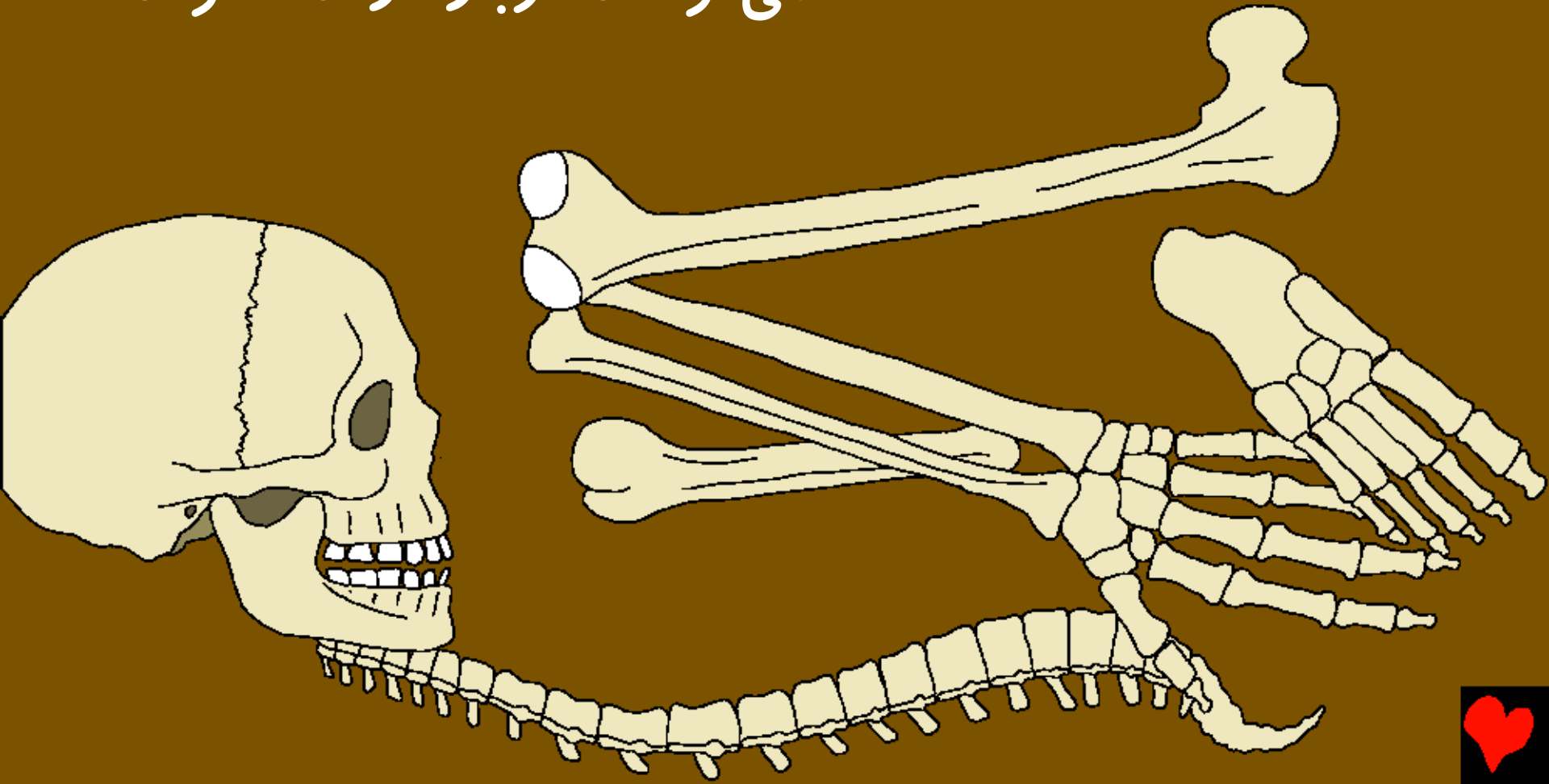
هرچه خدا گفت تحقق یافت. اورشلیم ویران شد.
بسیاری از مردم نابود شدند. وقتی یهودیانی که در بابل
اسیر بودند این را شنیدند، تعجب کردند که آیا خدا قوم
خود را برای همیشه تسلیم کرده است؟



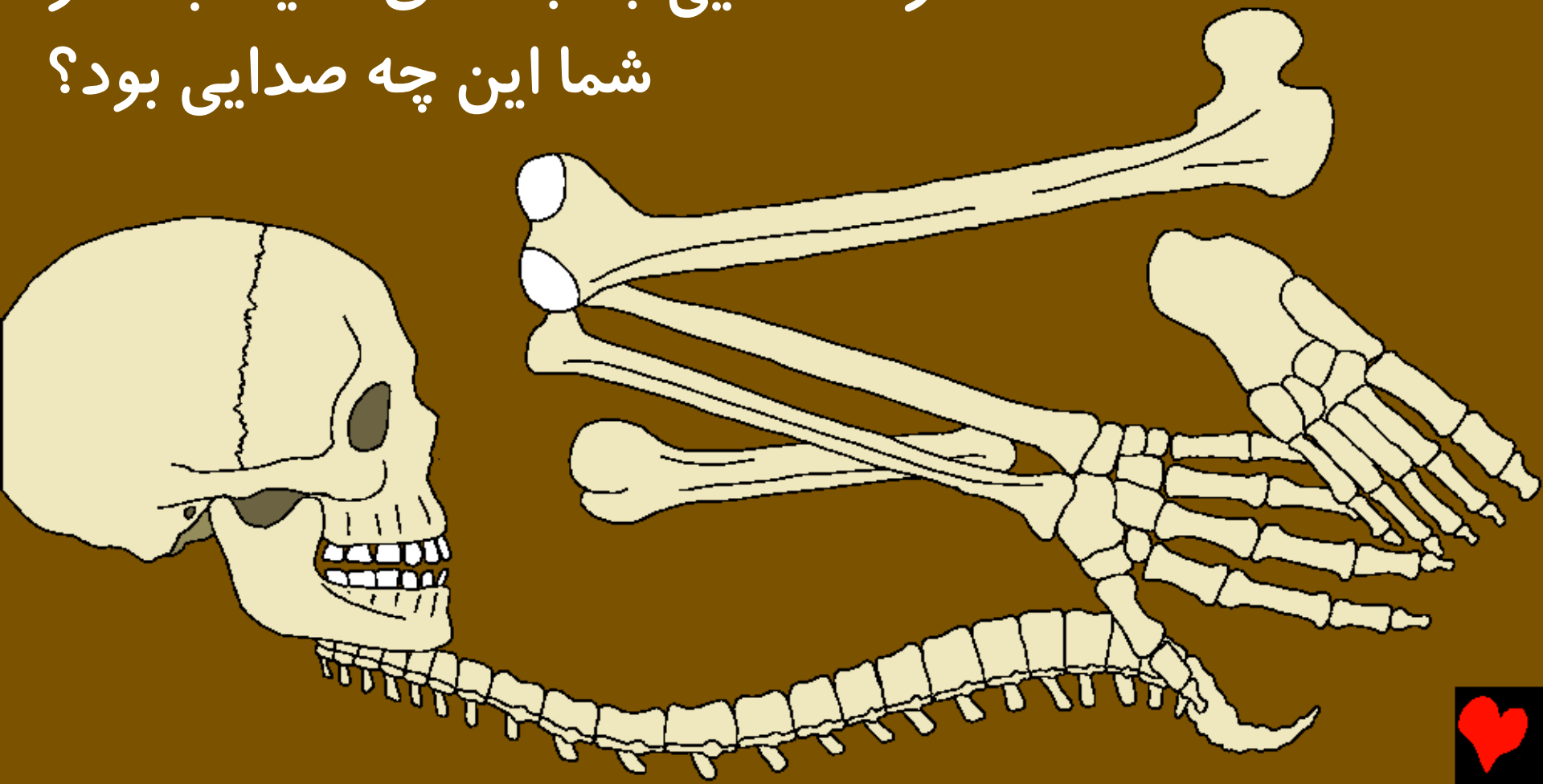
اما خداوند پیام دیگری به نبی خود داد. او حزقیال را به دره‌ای پر از استخوان‌های خشک انسان برد.



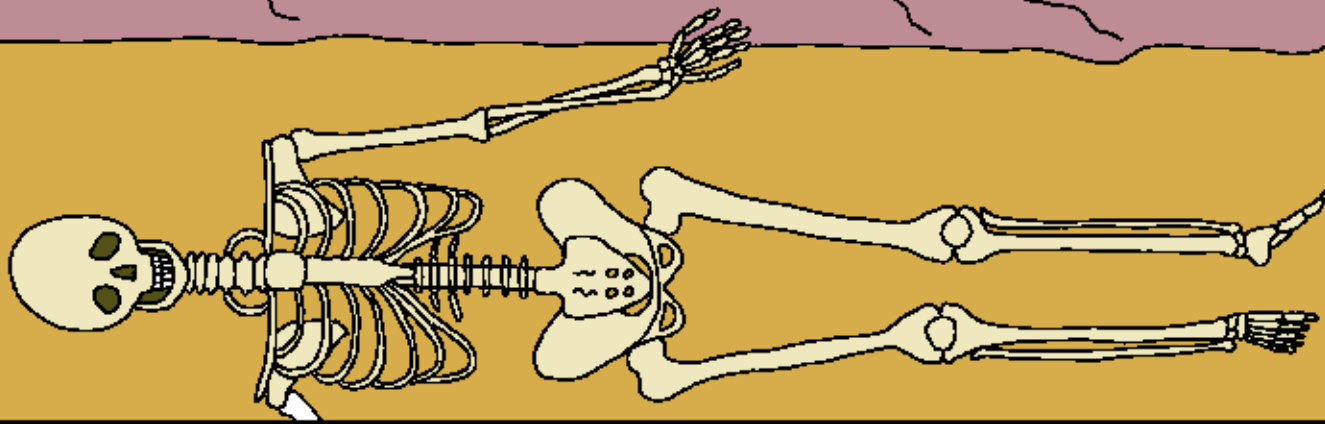
خداوند از حزقیال پرسید: "ای پسر انسان، آیا ممکن است این استخوان‌ها زنده شوند؟" حزقیال پاسخ داد: "ای خداوند خدا، تو می‌دانی." البته می‌دانیم که استخوان‌های خشک نمی‌توانند دوباره زنده شوند.



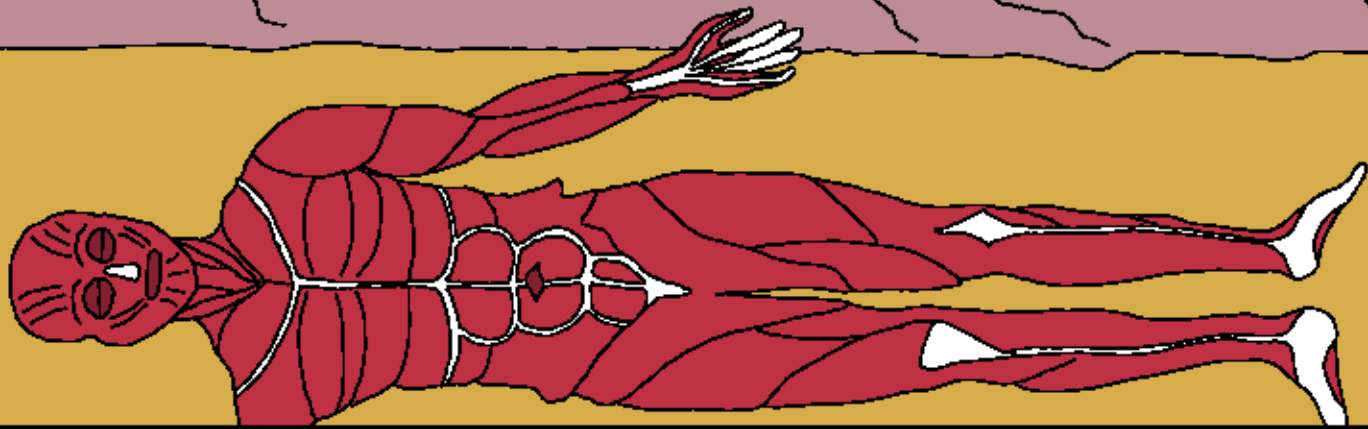
خداوند فرمود: "بر این استخوانها نبوت کن و بگو ای استخوانهای خشک، کلام خداوند را بشنوید! اکنون به شما روح می‌دهم و شما زنده خواهید شد." هنگامی که حزقیال اطاعت کرد، صدایی جفجفه ای شنید. به نظر شما این چه صدایی بود؟



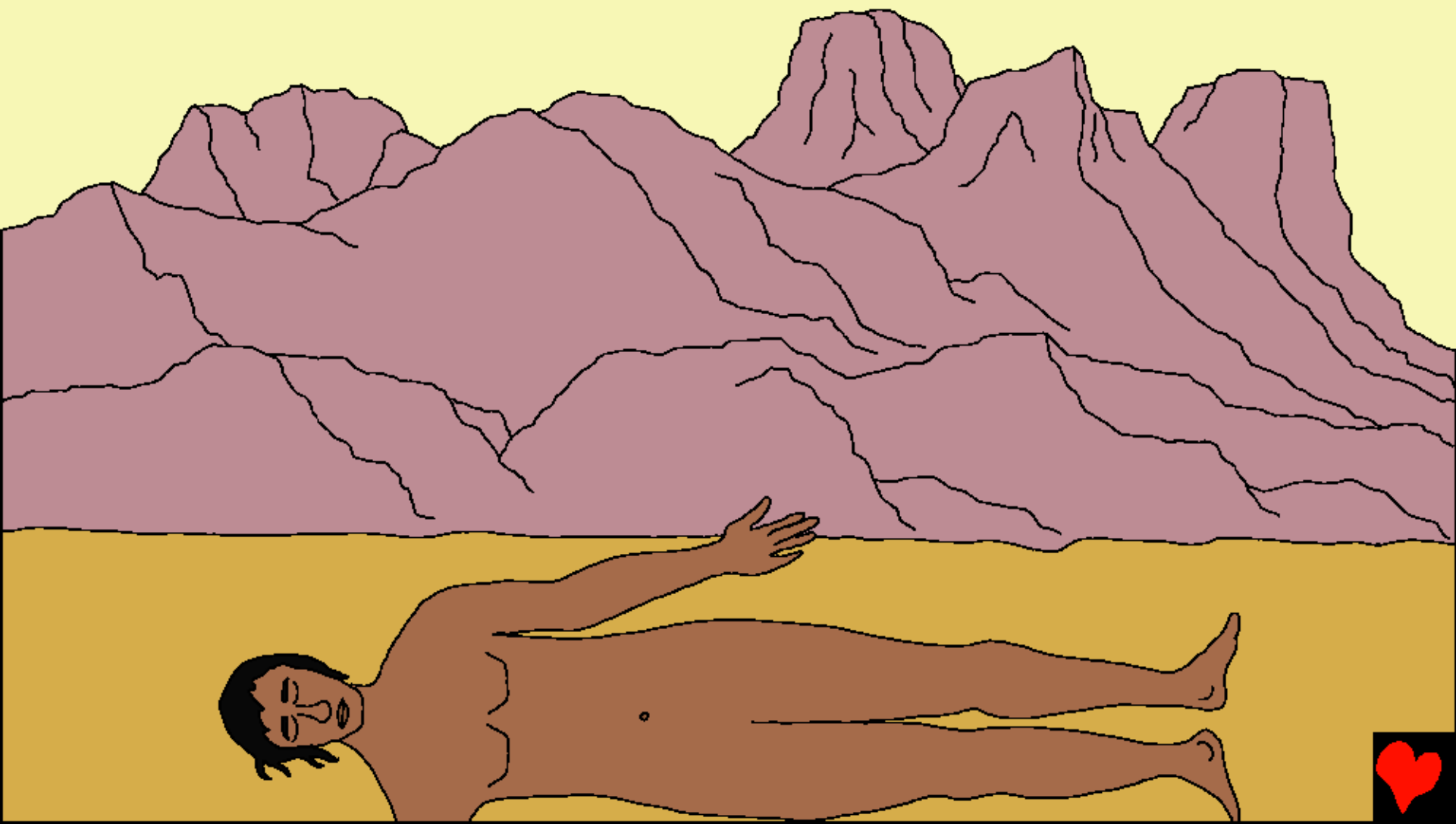
در حالی که نبی با تعجب نگاه می کرد، اجساد، استخوان به
استخوان کنار هم قرار گرفتند.



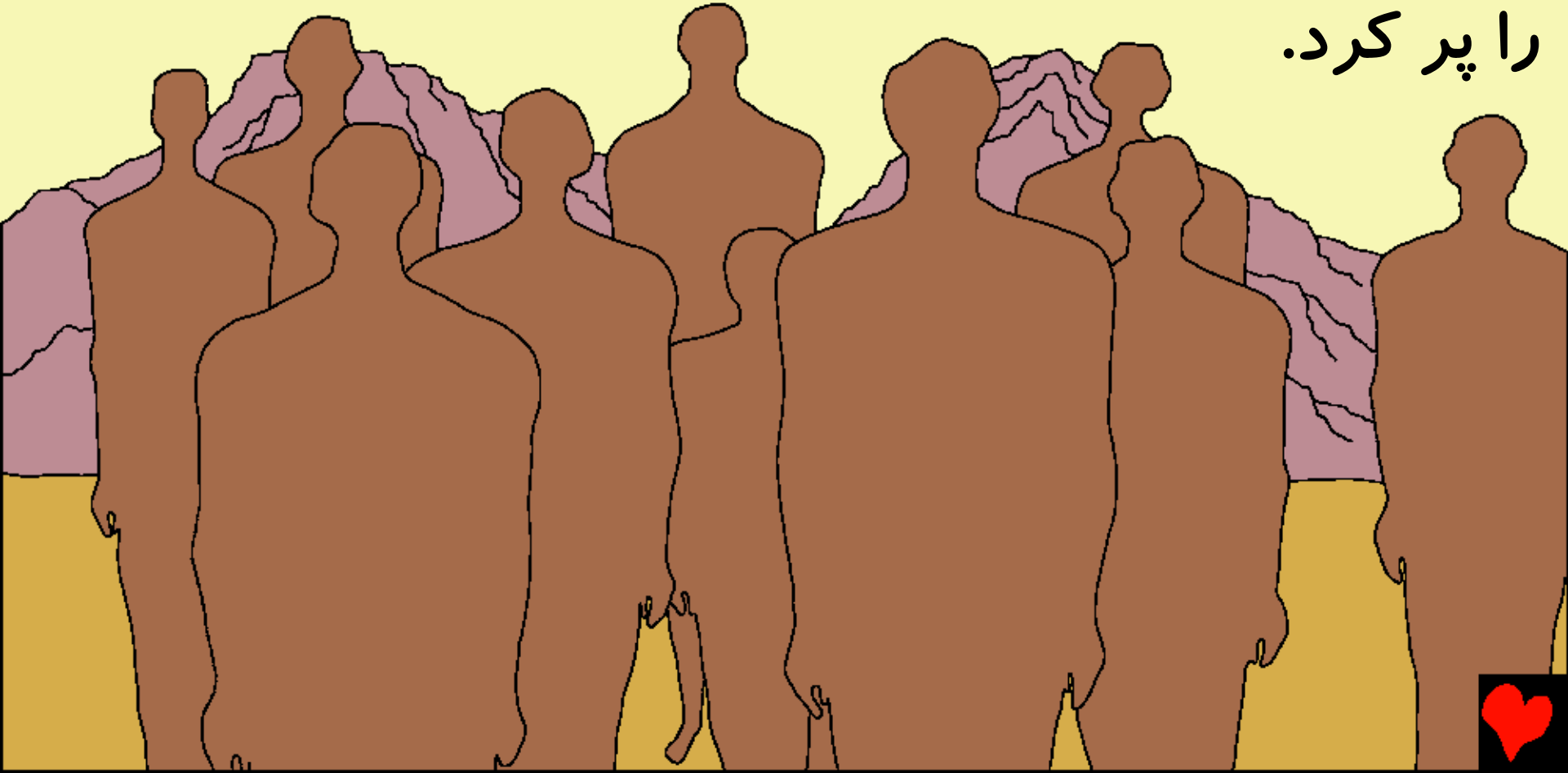
سپس گوشت بر آنها آمد.



و پوست آنها را پوشاند اما نفسی در آنها نبود.



خداوند فرمود: "ای پسر انسان، نبوت کن و بگو: ای روح، از
بادهای چهار گانه بیا و بر این کشتگان بدم تا زنده شوند."
وقتی حزقیال این کار را کرد، روح به آنها وارد شد و زنده
شدند و روی پاهای خود ایستادند و ارتش بزرگی آن مکان
را پر کرد.



خدا می‌دانست که یهودیان در بابل، هنگام سقوط اورشلیم احساس ناامیدی می‌کنند. او از طریق رویایی که به حزقیال داد، برایشان پیامی فرستاد. خدا گفت: "این استخوان‌ها کل خاندان اسرائیل است." من روح خود را بر تو قرار خواهم

داد و تو را به
سرزمین

خود خواهم
فرستاد."



چه پیام بزرگ و امیدبخشی از خداوند! وعده‌هایی که
خداوند از طریق حزقیال به قومش داده بود، هنگامی که
یهودیان به سرزمین خود بازگشتند، محقق شد. آنها
می‌دانستند که خداوند خدا آنها را به

خانه آورده‌است.
کلام خدا همیشه
تحقق می‌یابد.



حزقیال: مرد رویا

داستانی از کلام خدا، یعنی کتاب مقدس^۳

بر اساس

حزقیال

"کشف کلام تو نور می‌بخشد."

مزمور ۱۱۹: ۱۳۰



پایان



داستانهای کتاب مقدس با ما در بارهٔ خدایی صحبت می‌کنند که ما را آفرید و ارادهٔ او این است که شما نیز او را بشناسید.

خدا می‌داند که ما کارهای بدی انجام داده‌ایم کارهایی که او آنها را گناه می‌خواند. مجازات گناه مرگ است، اما خدا جهانیان را آن قدر محبت نمود که پسر یگانهٔ خود را فرستاد تا بر روی صلیب به خاطر بخشش گناهان ما بمیرد. عیسی مسیح پس از مرگ دوباره زنده شد و به آسمان بالا رفت. اگر تو به عیسی ایمان بیاوری و از او بخواهی که گناهان تو را بپامزد، او تو را خواهد بخشید و وارد قلب تو خواهد شد و تو برای همیشه با او زندگی خواهی کرد.

اگر به این حقیقت ایمان داری، از صمیم قلب این دعا را بکن: عیسیای عزیز من ایمان دارم که تو خدا هستی، و به صورت انسان به زمین آمدی تا برای گناهان من بمیری، و اکنون زنده هستی. خواهش می‌کنم که وارد زندگی من بشوی و گناهان مرا ببخشی تا بتوانم زندگی تازه‌ای داشته باشم و برای همیشه با تو زندگی کنم. کمک کن تا به عنوان فرزند تو بتوانم تو را اطاعت کنم و برای تو زندگی کنم. آمین.

کتاب مقدس را هر روز بخوان و همیشه دعا کن! انجیل یوحنا ۳: ۱۶

